

روایت گروه بازی‌های محلی «ورْشَرَنگ» و آیین‌هایی که نزدیک بود در لابه‌لای صفحات تاریخ گم شوند

اسبی که هنوز می‌تازد

مسعود نبی‌دوست

سید مسعود حسینی نژاد سن وسال زیادی ندارد. سبزواری است و اهل منطقه ششتمد. لهجه‌اش سرراست است و شیرین. قشمه و شرنا را پُرکوب می‌نوازد. بازی‌های محلی‌اش هم توی آن لباس قدیم سبزواری کم‌نمک ندارد. اما وبه‌غیر از این‌ها، همه این سال‌های عمرش یعنی از نوجوانی تا امروز را پای فرهنگ سبزو ار گذاشته؛ پای یاد گرفتن بازی‌های محلی، پای شعرهایی که حالا دیگر فقط توی یاد پیرمردها مانده‌اند، پای «نگ فردوسی» واسب چوبی که خیلی نمانده بود تا از یاد رفتنشان. او حالا سر پرست گروه «ورْشَرَنگ» است؛ گروه موسیقی و بازی محلی که قبل اجرا، احیاگر فرهنگ و آیین‌های قدیمی سبزو ار است و این سال‌ها افزون بر آموزش حرکات آیینی به نوجوان‌ها، در جشنواره‌های مختلف در ایران و کشورهای دیگر فرصت اجرا یافته است.

● بگذرید از نام گروه شروع کنیم. «ورْشَرَنگ» به چه معناست؟

«ورْشَرَنگ» یک کلمه خراسانی است که به‌ویژه در خراسان رضوی و جنوبی در گذشته خیلی استفاده می‌شد. در همین سبزو ار وقتی می‌خواهیم بگوییم که کسی ناراحت یا عصبانی است، در اصطلاح می‌گوییم که طرف «وَرْغْصه» است. «وَر» در اینجا به معنای «به دنبال» به کار می‌رود. «ورْشَرَنگ» هم در نقطه مقابل این معنا، یعنی «به دنبال شادی» تعبیر می‌شود. خود واژه «شَرَنگ» هم به معنای «شادی» به کار می‌رود در این نواحی.

● ماجرای گروه «ورْشَرَنگ» بازی‌های محلی سبزو ار و احیای اسب چوبی از کجا شروع شد؟

سال‌ها پیش استاد حسین ماسستانی، مجسمه‌ساز و نویسنده خوب سبزواری، نمایشنامه‌ای در باره اسب چوبی نوشته بودند. این نمایشنامه روایت اسب‌سواری بود که وارد یک عروسی می‌شد تا عروس را بدزدد. من از آن نمایش به‌عنوان یکی از نمونه‌های خوب استفاده از اسب چوبی یاد هستم. افزون بر این، معمولاً در تئاترهای قدیمی که در سبزو ار اجرا می‌شد، در بخشی از کار که نماد جبهه شرویلیدی بود، از اسب چوبی استفاده می‌شد. این در حالی بود که سنت اسب چوبی پیش از آن در بسیاری از عروسی‌ها اجرا می‌شد و در دهه‌های اخیر رو به فراموشی گذاشته بود.

● یعنی این آیین از فرم شادانه مراسم‌ها، آمده بود در دل نمایش‌هایی با متن و بازی معین.

بله. به‌طور مثال، خاطر هست که در عروسی‌های منطقه ششتمد، خیلی‌ها از اسب چوبی استفاده می‌کردند. یعنی محال بود که در عروسی اسب چوبی نیاروند. همان طوری که در همه روستاها یک جامه دار تعزیه یا تعزیه‌گردان داشتیم که در ایام عزای بساطت مراسم را پهن می‌کرد، همیشه یک گروه موسیقی هم در روستاها بود. یعنی نوازنده و نقش‌پوش اسب چوبی داشتیم که هنگام مراسم‌ها دنیا لشان می‌فتند. این ولی بعدا کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شده بود. از این نظر، آن تئاترها به گمان من، نقطه عطفی در این آیین بود که البته بعد از پایان هر تئاتر، بساطش جمع می‌شد. افزون بر این، در سال ۸۴ گروهی با هدف احیای موسیقی و بازی‌های محلی

ریحانه صادقی

ژانر سفرنامه نویسی یا ظهور اینترنت و بلاگرهای سفر تحول بزرگی را تجربه کرد. نخستین بار در تاریخ است که می‌توانیم در لحظه با تجربیات و احساسات آدم‌ها درباره سرزمین‌های دیگر شریک شویم و اطلاعات بسیاری درباره شان کسب کنیم. امروز می‌خواهیم پای حرف جف گرینوالد، اولین بلاگر سفر، بنشینیم. او جایی در کوبادرتل نشسته است و چنین می‌نویسد: ۲۷ سال پیش در روزهای آغازین ظهور اینترنت، عازم سفری زمینی به دور دنیا شدم؛ سفری که قرار بود تمام آن بدون استفاده از هواپیما انجام شود. در طول این سفر من معجزه‌ای را پدید آوردم؛ من اولین بلاگ‌های سفر جهان را روی اینترنت بارگذاری کردم.

در سال ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ از جانب شرکت رسانه‌ای اوراییلی به من مأموریت داده شد که در طول سفر ادیسبه‌وار نه ماهه دور دنیا، به هر کجا که رفتم، گزارشی درباره آن مکان بنویسم و برایشان بفرستم تا هم‌زمان روی وب‌سایتی که شرکت راه اندازی کرده بود، در مجموعه «جهان بزرگ» منتشر شود. هر گزارش به‌مکن‌اش روی نقشه جهان لینک می‌شد

بله. البته این آیین‌ها هنوز هم در جاهایی که فرهنگ‌های شهری کمتر رفته است، باقی مانده‌اند. ما هم هر چند در این چند سال اجرای کهن، از آموخته‌های همین مراسم‌هاست. این مراسم‌ها دایره‌المعارف شفا‌هی و بزرگی از آداب و رسوم و موسیقی است که متأسفانه در آرشبوی هم هنوز ثبت نشده است.

● این رویکرد برای ثبت و احیای فرهنگ محلی، شامل سنت اسب چوبی هم می‌شد؟ سال ۹۰ بود که فُرم اسب چوبی را به عنوان یکی از آیین‌های کهن سبزو ار به کار اضافه کردیم. البته فکر می‌کنم که شاید ۲ سال زمان برد تا اسب چوبی شکل واقعی و جایگاهش را در گروه پیدا کند. همه این‌ها نیز حاصل تمرین بود و کمک قدیمی‌ها تا گام به‌گام به اجرا‌های اصیل نزدیک‌تر بشویم. ما به‌علاوه باید از فرهنگ تاریخی این آیین هم اطلاعاتی جمع می‌کردیم. تا جایی که می‌دانیم، سنت اسب چوبی سنتی کهن شامل یک اسب سبید به عنوان نماد پاکی و یک اسب سیاه به عنوان نماد پلیدی و بدی است. این باور نیز وجود دارد که در دوره سربداران در سبزو ار از اسب چوبی

استفاده نمادین می‌شد. یعنی زمانی که در اثر حمله مغول، مردم خلع سلاح شده بودند، هیچ مجالی برای تمرین نبرد وجود نداشت. به همین دلیل مردم با اجرای نمادین مراسم اسب چوبی، همیشه این پیام را منتقل می‌کردند که باید طرف‌دار پاکی و درست‌کرداری بمانند. همین آیین البته روشی هم بود برای آموزش رزمی مردم. چوب‌باز نمادی می‌شد از سرباز سربدار و اسب چوبی سیاه هم نمادی بود از سواره‌نظام دشمن. با این ترفند، در عروسی و ختنه‌سوران و جشن برداشت محصول و دیگر شادی‌ها هم، در قالب بزم، یک رزم اجرا می‌کردند. شاید به سبب همین فرهنگ هم هست که اسب چوبی هنوز در شادی‌ها و جشن‌ها باقی مانده است.

● این آیین، موسیقی مخصوص به خود دارد؟ بله. زمانی که اسب می‌خواهد یورتمه را اجرا کند، در اصطلاح موسیقی، با یک ریتم لنگ این حرکت را هماهنگ می‌کنیم. در خراسان شمالی فقط ما مبارزه اسب‌را می‌بینیم، یعنی اسب وارد میدان می‌شود و با چوب‌بازها مبارزه می‌کند. زمانی هم که می‌خواهد مبارزه کند، آهنگ چوب‌بازی اجرا می‌شود،

ولی هیچ وقت نمی‌بینیم که وقتی این اسب به‌تنهایی ایفای نقش می‌کند، چه موسیقی‌ای اجرا می‌شود. حرکت یورتمه اسب چوبی فقط در سبزو ار اجرا و هم‌را آن آهنگ «راه» نواخته می‌شود. موقع اجرای این آیین هم زمانی است که داماد را به حمام می‌برند. آهنگی هم که در این وضعیت نواخته می‌شود، مناسب بازی محلی نیست.

● درباره تفاوت‌های موسیقی و حرکات آیینی ناحیه خودتان با بقیه نواحی خراسان هم تحقیق جامعی انجام داده‌اید؟

راستش را بخواهید تا سال ۹۶ که ایده راه‌اندازی گروه کودک و نوجوان به سرم زد، فقط بازی‌های محلی کرمانجی اجرا می‌کردیم. یعنی همین آهنگ‌های شادی که در یجنورد و خراسان شمالی اجرا می‌شود. خب سبزو ار هم کرمانج دارد و ما هم مانند مراسم گذشته همین خطه، اجازه استفاده از این موسیقی را داشتیم، ولی کم‌کم تصمیم گرفتیم که به پیشنهاد یکی از بزرگان گروه، اسب چوبی را هم اضافه کنیم. اسب چوبی ولی موسیقی و اجرای متفاوتی داشت. این موسیقی برخلاف موسیقی‌های قبلی‌ما، منحصر به خود سبزو ار نبود و در هیچ کجای دیگر استفاده نمی‌شد.

اولین بلاگر سفر حالا چه می‌کند؟

و باز دید کنندگان می‌توانستند با کلیک روی هر کشور، مطلب مرتبط با آن را ببینند. اولین مطلب با عنوان «یک صد ناوثانیه تنهایی» را در ششم ژانویه ۱۹۹۴ از اوآخا کادر مکزیک برای شرکت فرستادم. در فرایند ارسال این مطلب برای شرکت، که ۲ روز طول کشید، دائم به اداره مخابرات مرکزی شهر می‌رفتم تا اینکه در نهایت راهی برای فرستادن گزارش ۲۵۰۰ کلمه‌ای من، بدون عکس از طریق خط تلفن به کالیفرنیا پیدا شد.

در سال ۱۹۹۴ انتشار بلاگ یک ما جراجویی تمام عیار بود که به واسطه آن به تعامل با آدم‌هایی مجبور می‌شدم که در یک سفر معمولی امکان نداشت سراغشان بروم. در مسیر دوستان بسیاری پیدا کردم؛ از مدیران مخابرات محلی (ترکیه) تا دیپلمات‌ها (چین) و خوره‌های رایانه (کاتماندو) و حتی یک کاپیتان کشتی (در هنگام گذر از اقیانوس اطلس).

به دهه دوم هزاره جدید رسیده بودیم و من دیگر به‌ندرت بلاگ سفر می‌نوشتم، اما امواج سنگ‌ریزه که من به دل اینترنت انداخته بودم، به یک سونامی تبدیل شده بود و برخی بلاگرهای سفر (و بعدا مریدهای موبایل به دستشان، اینفلوئنسرهای اینستاگرامی) داشتند از این راه پول در می‌آوردند. حالا من در اتاق هتل نشسته‌ام و با خودم فکر

● از چه منبعی می‌توانستید این موسیقی منحصر به‌فرد را به دست بیاورید؟

نگرانی‌ای که وجود داشت این بود که رواج موسیقی کرمانجی، باعث شده بود که دیگر موسیقی‌ها و فرهنگ‌های شادی این ناحیه منسوخ شود. درست مثل فرهنگ اسب چوبی ورقص بلوچی این ناحیه که رقص کاشت و داشت و برداشت است. خب در همین بررسی و تحقیق‌ها بود که به موسیقی اوغانی (افغانی) و «نگ فردوسی» رسیدیم که دیگر منحصر به سبزو ار است.

● و این در حالی است که این فرهنگ در خود این ناحیه کم و بیش منسوخ شده است.

بله. یعنی متأسفانه حرکات اصیل سبزو ار در عروسی‌ها اجرا نمی‌شود. فقط شاید برخی پیرمردهای بازی‌ها را بلدند و وقتی خواهش می‌کنیم، برایشان به آن سبک اجرا می‌کنند. امروز توی سبزو ار اگر کسی عروسی بگیرد، نوازنده کیبورد می‌آید، موسیقی کرمانجی می‌زنند و یک چوب‌بازی و تمام. کسی هم به‌هیچ‌وجه دنبال موسیقی سبزو ار نیست، ولی ما اصل را گذاشتیم روی موسیقی‌های اصیل ناحیه. خب کم‌کم هم مرسوم شده است که در عروسی‌ها به جای گروه‌های موسیقی غیرمحلی، از گروه‌های موسیقی با لباس و فرهنگ محلی سبزو ار استفاده شود.

برای بارگذاری آن با وای‌فای بی‌ثبات هتل برایم به ارمنان می‌آورد، دیگر گسست نیست، انحراف است. چیزی که در این لحظه دلم می‌خواهد این است که در غوغای آن بیرون غرق باشم. پس الان اینترنتم را قطع می‌کنم و می‌روم آن پایین. به این دلیل که یک ربع قرن بعد از بارگذاری گزارش‌های جهان بزرگ، سیاره‌ای که در آن زندگی می‌کنیم دیگر جای کوچکی شده است؛ جایی که در آن دست کم برای من، دیگر قطع اینترنت راه جدید گسست است.

منبع: www.bbc.com/travel/story

شعله‌های همیشه‌روشن «نفت سفید»

سیاهی شب جاده را فرا گرفته بود و ما برای رسیدن به اندیشمک، نگاهمان را به تابلوهای مسیر دوخته بودیم و کم‌شدن کیلومترها را می‌شمردیم. در ۶۵ کیلومتری اهواز تابلویی که روی آن نوشته بود: «دهکده تاریخی نفت سفید، یادگاری دیرینه از تلاش، کوشش و زندگی با نفت و گاز» توجه‌مان را به خود جلب کرد.

خوب که نگاه کردیم، مشعل‌های گاز چونان نقطه‌هایی روشن در دل تاریکی روستا به چشم می‌آمد. جای شکی بر ایمان باقی نمانده بود که باید فرمان ماشین را بچرخانیم و وارد روستا شویم.

این تابلو برای مادری بوده به تاریخ نفت و گاز ایران.



از بچگی دوست داشتم به اهواز سفر کنم، یکی از دلایل اصلی‌اش هم تماشای شعله‌های گاز از نزدیک بود. حالا وارد مکانی شده بودم که جلوی در هر خانه‌ای یکی از این مشعل‌ها بود. توی حیاط‌ها، روی پشت بام‌ها و هر جا که چشم می‌چرخاندی یک مشعل گاز می‌دیدي.

سراسر روستا به واسطه همین مشعل‌ها در شب، چون روز روشن شده بود. این مشعل‌ها هم چراغ روشنایی روستا بود و هم گرمایش خانه‌هاشان. این نکته را نباید فراموش کرد؛ این مشعل‌ها نبود که اهالی بگویند، نبود هیچ‌گونه تیر چراغ برقی در روستا گویای این واقعیت بود. همین‌طور که به این سووآن سوچشم می‌چرخاندم، در مسیر جاده اصلی روستا پیش می‌رفتیم، به در خانه‌ای رسیدیم که تعدادی از اهالی بیرون آن ایستاده بودند و این شروعی بود برای شنیدن تاریخ روستا.

پیشینه نام این دهکده تاریخی-گردشگری به کشف اولین چاه نفت در آن برمی‌گردد. آن‌طور که اهالی تعریف کردند طلای سیاه در اولین چاه این روستا سفید بوده است؛ نفتی خالص و با کیفیت بالا که به هیچ پالایشی نیاز نداشته است. روستای «نفت سفید» تنها منطقه‌ای از ایران بوده که نفت سفید داشته است. در واقع نفت سفید آغاز تاریخ نفتی کشور بوده است.



حدود صد سال پیش بیشتر اهالی روستا را بختیاری‌ها تشکیل می‌دادند و شغلشان دامداری، نجاری و سنگ‌تراشی بود، اما پس از کشف نفت و گاز، این روستا به لندن ایران و شهری مدرن برای انگلیسی‌ها تبدیل می‌شود. آن‌ها خانه‌هایی معروف به «بنگله» را با معماری زیبا و مستحکم برای سکونت موقت خود و کارگانشان می‌سازند و تمام امکانات شهری را همچون جاده آسفالت، برق زیرزمینی، استخر سرپوشیده و روباز، مدرسه، سینما، سیستم مخابرات، سیستم جمع‌آوری فاضلاب (آن‌زمان شهر تهران هم سیستم جمع‌آوری فاضلاب نداشت.) به روستای نفت سفید می‌آوردند.

انگلیسی‌ها در سال ۱۳۴۷ این روستا را ترک می‌کنند و نفت سفید خالی از سکنه می‌شود. در جنگ ایران و عراق این روستا پناهگاهی برای ۶ هزار جنگ‌زده‌ای می‌شود که از شهرهای اهواز، خرمشهر، آبادان، موشگردو... می‌آیند و در خانه‌های مجهز نفت سفید زندگی می‌کنند. بعد از جنگ همه از این روستا می‌روند و مدتی خالی از سکنه می‌شود تا اینکه دوباره بختیاری‌ها به روستای آبا و اجدادی‌شان برمی‌گردند.

اکنون حدود صد خانوار در این دهکده گردشگری زندگی می‌کنند. اطلاعات اهالی از روستای نفت سفید ما از ترغیب به بازدید از این دست کم یک شب در روستا می‌کند. سراغ دهیار را می‌گیریم و بعد از کمی گشت در روستا با نشانی که گرفتیم جلوی خانه‌ای توقف می‌کنیم. دهیار با میهمان‌نوازی ما را به خانه خود دعوت می‌کند و صبح به بازدید از روستا می‌برد.



آن‌طور که دهیار می‌گوید گاز این روستا و چند روستای دیگر در مسیر «هفتکل» رایگان است و به‌وفور یافت می‌شود. وارد خانه که می‌شویم بوی گاز توی دماغمان می‌زند، اما برای اهالی روستا که با این بویوزگ شده‌اند از آزاردهنده نیست. دهیار می‌گوید ما به این بوادت کرده‌ایم... می‌آیند و در مکان‌های چنان زیاد است که اگر در خانه‌هایشان برای مدت طولانی بسته باشد دیوارها ترک می‌خورد.

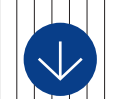
صبح روز بعد برای بازدید راهی شدیم. باور اینکه این همه اثر تاریخی در یک روستا جایگیرد سخت است. مسجد قدیم کیلسا بوده، استخر، مدرسه، سینما، قبرستان انگلیسی‌ها و سیستم جمع‌آوری فاضلاب عجیب‌شان همه جاذبه گردشگری است. در سیستم جمع‌آوری فاضلاب این روستا که حدود ۱۰۰ سال پیش طراحی شده با استفاده از حرارت مواد باز یافتنی از آب جدا و آب تصفیه‌شده به سرزمین‌های کشاورزی برای آبیاری هدایت می‌شود.

آن‌طور که دهیار می‌گوید قرار است همه بناهای تاریخی و خانه‌های دهکده نفت سفید به صورت کلی و به عنوان یک اکوموزه ثبت ملی و این روستا در آینده نزدیک به یک قطب گردشگری تبدیل شود.

روزنامه شهرامید ورزشکی

شنبه ۲۲ شهریور ۱۳۹۳ شماره ۳۳۵۷

۱۳



خبراسانیاات

عکس: دریاقلی